

رد پای شمنیسم در شاهنامه

نسیم کرامت^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مجازی، جامعه المصطفی العالمیه قم، قم، ایران.

چکیده

شاهنامه فردوسی یکی از ارجمندترین آثار ادب و فرهنگ ایران زمین است که نه تنها داستان پهلوانی‌ها و غرور ملی ایرانیان را بیان می‌کند، بلکه آکنده از حکمت‌ها، اسطوره‌ها، باورها و نیز منعکس‌کننده فرهنگ و شیوه زندگی مردمانی است که در زمان‌های دور در ایران می‌زیسته‌اند. بازتاب آیین‌هایی چون مهرپرستی و زرتشتی در شاهنامه، با توجه به اینکه از ادیان قدیم ایرانیان بوده‌اند، کاملاً طبیعی است. اما در این میان حضور رد پای آیین‌های کهن و گسترده‌ای چون شمنیسم که کیلومترها دور از خاک ایران رواج داشته‌اند، تعجب برانگیز است. آنچه در این مقاله آمده تلاشی است برای نشان دادن وجوه شباهت یا اشتراک برخی مناسک و باورهای شمنی با آنچه در شاهنامه به‌عنوان سند ملی ایرانیان آمده است. بدین منظور پنج مورد از مناسک و باورهای مشترک یا نزدیک به هم ذکر شده است. بر اساس این شباهت‌ها گمانه‌زنی‌هایی در مورد چرایی این شباهت‌ها نیز بیان شده که نیازمند تحقیق و تفحص بیشتر و مطالعات عمیق‌تر در این زمینه است. ممکن است در بازیابی پیشینه تاریخی و اعتقادی ایرانیان در زمان‌های دور و پیش از مهرپرستی و... راهگشا باشد.

کلید واژه‌ها: شاهنامه، شمنیسم، شباهت‌ها.

^۱. Email: Nassim.karamat@yahoo.com

مقدمه

شاهنامه فردوسی را می‌توان شاهکار حماسه ایران نامید که نه تنها بعد حماسی و پهلوانی، بلکه ابعاد حکمی و نیز آداب و رسوم مردم این سرزمین را در سالیان دور در خود منعکس کرده است. از آنجا که منابع مورد استفاده در تهیه این اثر ارزشمند به دوران پیش از اسلام و حتی پیش‌تر برمی‌گردد، لذا می‌توان رد پای ادیان، آیین‌ها و باورهای کهن را در آن به وضوح دید. حضور باورهای میتراپی و زرتشتی در شاهنامه، با توجه به اینکه از ادیان قدیم ایران بوده‌اند، بعید نیست، اما مشاهده برخی باورها و آیین‌های ادیان کهنی چون شمنیسم که در فراسوی ایران و در مناطق نزدیک چین، مغولستان امروزی و سیبری و حتی بسیار دورتر از آن، در استرالیا، قطب جنوب و... رواج داشته‌اند، آن هم در زمانی که هنوز هیچ اثری از استیلای این اقوام بر ایران یا مراوده با ایشان وجود نداشته یا به ما نرسیده است، عجیب و تأمل برانگیز به نظر می‌رسد. اما تا کنون کمتر کسی به آن پرداخته است.

پیش از این مسعود عدنانی در مقاله‌ای با عنوان «آیین‌های شمنی و شاهنامه» داستان زال و اجزای آن را با آیین تشرّف در شمنیسم به خوبی تطبیق کرده و در خلال آن به موضوع سیمرغ و کوه و درخت مرکز زمین هم پرداخته است. اما مطالعه در آیین‌ها و باورهای شمنی، به‌ویژه شمنیسم منطقه‌ی اورال-آلتای در محدوده‌ی نزدیک چین و مغولستان، و نیز سیبری، مطابقت‌های بیشتری را در شاهنامه نمایان می‌کند که در این مقاله اجمالاً به چند مورد از آن‌ها پرداخته خواهد شد.

اطلاعاتی که درباره شمنیسم و به‌ویژه آداب و مناسک جزء به جزء آن داریم، چندان گسترده و دقیق نیست. اما از میان اطلاعات موجود هم می‌توان به مشابهت‌هایی دست یافت. از مهمترین کتاب‌ها در این باره، کتاب «شمنیسم، فنون کهن خلسه» از میرچا الیاده است که در مورد شمن‌ها در سراسر جهان و بخشی از باورها و اعتقاداتشان سخن می‌گوید. اما آیین‌های شمنی منطقه اورال-آلتای را که مغولان را نیز دربر می‌گیرد، بیشتر پس از استیلای مغول در ایران، و در کتاب‌ها و تاریخ‌هایی که در این دوره نگارش یافته‌اند، می‌توان مطالعه کرد. یکی از مهمترین کتب این دوره «تاریخ جهانگشای جوینی» است. البته ناگفته نماند که مغولان بعدها به آیین بودا گرایش پیدا کردند و پس از آن برخی به مسیحیت و به‌ویژه در ایران عده‌ای نیز به اسلام گرویدند. اما دین اصلی

و اجدادی ایشان در زمان حمله چنگیز به ایران همان آیین شمنی بوده و از این رو بازتاب آیین و مناسک ایشان در لابلای کتاب‌های تاریخ ایران که در آن زمان نگارش یافته‌اند به خوبی دیده می‌شود. از سایر کتاب‌های مفید در آشنایی با دین اجدادی مغولان، کتاب‌های «تاریخ مغول در ایران» از برتولد اشپولر، «تاریخ مغول» از عباس اقبال آشتیانی، «دین و دولت در عهد مغول» از شیرین بیانی، «تاریخ سری مغولان» از پل پلیو، و «جامع التواریخ» از رشیدالدین فضل‌الله همدانی را می‌توان نام برد. همچنین در مقلله‌ی «شامان‌گرایی و دین مغولان» از الهامه مفتاح نیز با ذکر منابع ارجاع، به خوبی به مناسک و اعتقادات عمده‌ی شمن‌ها پرداخته شده است.

برای بیان موارد مشابهت در این مقاله ابتدا یک آیین یا باور در شمنیسم بیان می‌شود، سپس شاهد مثال‌هایی برای آن از شاهنامه ذکر می‌گردد. ارجاعات بیت‌های شاهنامه بر اساس شاهنامه‌ی چاپ مسکو و به صورت (ش جلد، ش صفحه، ش ابیات) آورده شده است.

معرفی شمنیسم

شَمَن‌باوری یا شمنیسم^۱ نام یک رشته باورهای سنتی و پدیده‌ای جادویی-مذهبی در برخی اقوام بدوی است که از دوران پیش از تاریخ در سراسر جهان وجود داشته است و بقایای آن را در آسیای مرکزی و شمالی بیش از سایر نقاط می‌توان مشاهده کرد.

واژه شمن از زبان تونگوزی گرفته شده و به معنی «موبد» یا «پزشک مرد» است. (مفتاح،

۱۳۸۱: ۱۵۲-۱۵۱)

پیشینه این آیین تا هزاره سیزدهم پیش از میلاد نیز می‌رسد (عدنانی، ۱۳۸۴: ۶۲) و برخی قدمت آن را تا دوران پارینه‌سنگی در چند ده هزار سال پیش هم رسانده‌اند. (مفتاح، ۱۳۸۱: ۱۶۰)

مهم‌ترین ویژگی شمن‌ها اعتقاد به ماوراءالطبیعه و قائل شدن روح برای تمام اجزای هستی است و از این رو می‌توان آن را به نوعی با عرفان یا Mysticism در مفهوم روح‌گرایی پیوند داد.

¹ Shamanism

ایشان باورها و آیین‌های خاصی داشتند که اغلب به دست موبدان و روحانیانشان به نام «شمن» انجام می‌شد.

در ادامه برخی از باورهای ایشان که در آثار ایرانی چون شاهنامه نیز می‌توان مشاهده کرد، بیان می‌گردد.

۱- پیشگویی و طالع بینی از روی ستارگان (اخترماری)

شمن‌ها افرادی بسیار خرافی بوده‌اند و طالع بینی و پیشگویی از اعتقادات و کارهای مهم ایشان بوده است. این پیشگویی‌ها را معمولاً پیشوایان روحانی شمن‌ها (پیروان شمنیسم) به روش‌های مختلف از جمله قرار گرفتن در حالت خلسه (حتی با مصرف مواد مخدر) یا قرار دادن تکه‌ای از استخوان شانه گوسفند برای تشخیص نیک و بد کارها و نیز سایر روش‌ها انجام می‌دادند. یکی از مهم‌ترین روش‌های پیشگویی آنان مطالعه وضعیت ستارگان بوده است.

شمن‌ها در ستاره‌شناسی بسیار زبردست بوده‌اند. آن‌ها معتقد بودند که همه افعال بشر تحت تأثیر ستارگان است و حتی مدت سلطنت خانان از روی ستارگان و حرکت آن‌ها قابل پیش‌بینی است. شمن‌ها بدون زیج و بدون آگاهی از وضعیت ستارگان دست به هیچ کاری نمی‌زدند. مثلاً «جلوس فرمانروای جدید، تشکیل قوریلتا [واژه مغولی به معنای انجمن یا نشست] یا آغاز لشکرکشی هم بر اساس رصد وضعیت ستارگان» (مفتاح، ۱۳۸۱: ۱۸۳) و تعیین زمان سعد صورت می‌گرفت. در دوره حکومت مغول بر ایران هم انگیزه هولاکو برای ایجاد رصدخانه مراغه همین مسئله بوده است؛ زیرا در آن زمان مغولان هنوز بر دین آبا و اجدادی خود یعنی شمنیسم بوده‌اند.

باور به سعد و نحس طالع بر اساس ستارگان و دخالت آنان در سرنوشت بشر، باوری است که هنوز هم در بین عده زیادی از عموم مردم رواج دارد. در گذشته و در بین شهریاران ایران زمین نیز اعتقاد به پیشگویی بخت افراد و نیز سعد و نحس یا نتیجه امور از روی ستارگان رایج بوده است. «از این‌رو پادشاهان در دربار خود اخترمارانی چند نگه می‌داشتند و در جنگ‌ها و کارهای بزرگ از آن‌ها یاری می‌خواستند و به گفته آنان کار می‌بستند.» (آبادی باویل، ۱۳۵۰: ۱۳۵) این افراد با محاسبه وضعیت و محل قرار گرفتن ستارگان پیش‌آمدهای روزگار، مثل خشکسالی، فراوانی، جنگ، بیماری

و... را پیشگویی می‌کردند. یکی از ابزارهایی که برای مطالعه وضعیت ستارگان به کار می‌رفته، اسطرلاب بوده است که به آن صلاب هم گفته می‌گفته‌اند. ستاره‌شمار پیش دو شهریار / پر اندیشه و زیج‌ها در کنار / همی بازجستند راز سپهر / به صلاب تا بر که گردد به مهر (۲۵۷، ۵، ۳۵۸-۳۵۶)

برای انجام کارهای بزرگ مثل تاج‌گذاری و جشن‌های زناشویی و لشکرکشی و ... هم بر اساس وضعیت ستارگان زمان خوبی را برمی‌گزیدند. مثلاً برای تاجگذاری فریدون داریم: (۱، ۷۹، ۳-۱)

فریدون چو شد بر جهان کامگار	ندانست جز خویشتن شهریار
به رسم کیان تاج و تخت مهی	بیاراست با کاخ شاهنشهی
به روز خجسته سر مهر ماه	به سر برنهاد آن کیانی کلاه

یکی دیگر از کارهای ستاره‌شناسان بازگویی سرنوشت و طالع آدمیان بر اساس ستارگان بوده است و این کار به‌ویژه برای کودکی که تازه به دنیا می‌آمده مرسوم بوده است. چنانچه وقتی سیاوش به دنیا می‌آید، «کاوس شاه فرمان می‌دهد که احترامان فراهم آیند و به اختر نوزاد بنگرند و سرنوشت وی را بخوانند... ایشان در زایجه وی می‌نگرند و می‌گویند که اختر این شاهزاده را آشفته، روزگارش را پریشان و بختش را خفته می‌بینند.» (آبادی بلاویل، ۱۳۵۰: ۱۳۶) جهاندار نامش سیاوخش کرد / برو چرخ گردنده را بخش کرد / از آن کو شمارد سپهر بلند/ بدانست نیک و بد و چون و چند / ستاره بر آن بچه آشفته دید / غمی گشت چون بخت او خفته دید / بدید از بد و نیک آزار او / به یزدان پناهید در کار او (۷۳-۷۰، ۱۰، ۳)

در تعیین سرنوشت به اعتقاد آنان حتی مرگ پهلوان و گاه اینکه به دست چه کسی کشته خواهد شد هم مشخص بود. مثلاً وقتی گیو برای مبارزه با پیران می‌شتابد و هرچه تلاش می‌کند، تیرهایش در تن او کارگر نمی‌افتد، فرزندش به او می‌گوید: پدر تو خود را در این کار رنجه مدار. زیرا اخترشماران گفته‌اند که جان پیران بر دست گودرز است و سرانجام به دست وی کشته خواهد شد. من ایدون شنیدستم از شهریار/ که چیران فراوان کند کارزار / ز چنگ بسی تیزچنگ اژدها / مر او را بود روز سختی رها / سرانجام بر دست گودرز هوش / براید تو ای باب چندین مکوش (همان: ۱۳۸)

به جز ستاره‌شناسان و اخترشماران حرفه‌ای، گروه موبدان نیز گذشته از سرپرستی کارهای دینی به کار سرنوشت‌خوانی و پیش‌گویی آینده می‌پرداختند. مثلاً زمانی که کاوس‌شاه سیاوش را به پیشگاه خود فرا می‌خواند و او را به گرفتن همسر برمی‌انگیزد، به او می‌گوید که من نشان اخترت را از موبدان و اخترشماران گرفته‌ام و می‌دانم که از پشت تو شهریاری در جهان به یادگار خواهد ماند. (همان: ۱۳۶) (۳، ۱۹، ۲۳۱-۲۳۲)

چنین یافتم اخترت را نشان	ز گفت ستاره شمر موبدان
که از پشت تو شهریاری بود	که اندر جهان یادگاری بود

از سایر روش‌های پیشگویی که در شاهنامه به چشم می‌خورد، به فال نیک یا بد گرفتن پاره‌ای از اتفاقات، خواب دیدن و نیز دیدن اسرار در جام توسط کیخسرو است. شاید بی‌تناسب نباشد که جام کیخسرو را پژوهشگران محترم بر اساس باورهای شمنی نیز بررسی کنند؛ زیرا اسطرلاب‌گونه بودن جام که آن را با ستاره‌شناسی مرتبط می‌کند و نیز وجود داشتن نبید داخل آن که به گونه‌ای با مستی و ایجاد حالت خلسه ارتباط می‌یابد و توجه به این نکته که شمن‌ها نیز معمولاً برای پیشگویی به جز استفاده از اسطرلاب و مطالعه ستارگان، از استعمال مسکرات و مخدرات برای قرار گرفتن در حالت خلسه نیز استفاده می‌کردند، ظن ارتباط این جام را با شمنیسم و رسوم و شیوه‌های پیشگویی آن برمی‌انگیزد. (به‌خصوص اینکه در داستان بیژن و منیژه، کیخسرو پیش از نگاه کردن در جام، نیایش خورشید در آیین شمنیسم را هم انجام می‌دهد)

ضمناً استفاده از مواد مخدر برای قرار گرفتن در حالت خلسه و انجام سفرهای روحانی در ارداویراف‌نامه که از متون کهن زرتشتی و حکایت سفر روحانی یک مغ است، به چشم می‌خورد.

۲- نیایش خورشید

تمام عناصر طبیعت برای شمن‌ها مقدس‌اند، اما در این میان آسمان و جلوه‌هایش قداست خاصی برای شمن‌ها داشته است. در نظر شمن‌ها، آسمان آبی جاویدان، صورت مثالی نظام عالم، و

نیروی نهایی، ایجاد کننده و اداره کننده کائنات بوده است. به همین دلیل عناصر و جلوه‌های گوناگون آسمان، چون خورشید، ماه و ستارگان را هم مقدّس می‌شمردند. خدای آسمان «گوگ تانری» نام داشت. مکان‌های مرتفع مثل کوه‌ها و تپه‌ها هم به دلیل نزدیک بودن به آسمان برای شمن‌ها مقدّس بودند.

شمن‌ها به هنگام نیایش و پرستش آسمان، کمر بند خود را می‌گشودند و به گردن می‌آویختند، کلاه از سر برمی‌داشتند و در حالی که به سینه خویش می‌کوبیدند، نه بار رو به خورشید دعا می‌کردند و شراب نثار زمین می‌نمودند. (پلیو، ۱۳۵۰: ۳۸) برای پرستش خورشید نیز سه بار رو به جنوب کرنش می‌کردند. (اشپولر، ۱۳۵۱: ۱۷۴)

در شاهنامه اگرچه از دادار آفریننده مهر و ماه یاد شده است، اما به ویژه در سوگندها به خود مهر و ماه هم اشاره شده است. به خصوص از قول رستم چنین سوگندهایی زیاد به چشم می‌خورد. به خورشید و ماه و به استا و زند / که دل را نرانی به راه گزند (۶، ۳۰۲، ۱۳۴۴)

اسفندیار هم در سوگند خود نام خورشید را می‌آورد: (۶، ۲۳۴، ۲۷۰-۲۷۱)

به خورشید رخشان و جان زیر	به جان پدرم آن جهاندار شاه
که من زین پشیمان کنم شاه را	برافروزم این اختر و ماه را

از این گونه سوگندها فراوان در شاهنامه به چشم می‌خورد و البته شاید بتوان آن را به جز شمنیسم بر اساس پیشینه آیین مهری در ایران هم توجیه کرد، اما آنچه که بیشتر به آیین شمنی مربوط می‌شود، نیایش خورشید است. در داستان بیژن و منیژه، وقتی که پدر بیژن برای یافتن محل بیژن از کیخسرو کمک می‌خواهد، کیخسرو لشکری می‌فرستد تا همه‌جا را جستجو کند و سپس به گیو (پدر بیژن) می‌گوید که اگر تا فروردین از او خبری به دست نیاوریم، من در جام گیتی‌نمای جای او را پیدا خواهم کرد. (۵، ۴۱-۴۳، ۵۷۲-۵۹۶)

وگر دیر یابیم زو آگهی
بمان تا بماند مه فرودین
تو جای خرد را مگردان تهی
که بفروزد اندر جهان هور دین

به هر سو شود پاک فرمان ما
بخوایم من آن جام گیتی‌نمای کجا هفت
پرستش که فرمود یزدان ما
شوم پیش یزدان بباشم به پای
کشور بدو اندرا
ببینم بر و بوم هر کشورا

چو نوروز فرخ فراز آمدش
بدان جام روشن نیاز آمدش

بیامد بپوشید رومی‌قبای
خورشید پیش جهان‌آفرین
ز فریادرس زور و فریاد خواست
خرامان از آنجا بیامد به گاه
یکی جام بر کف نهاده نبید
زمان و نشان سپهر بلند
بدان تا بود پیش یزدان به پای
به خورشید بر چند برد آفرین
ز آهرمن بدکنش داد خواست
به سر برنهاد آن خجسته کلاه
بدو اندرون هفت کشور پدید
همه کرده پیدا چه و چون و چند

نکته جالب این است که اولاً نگاه کردن در جام گیتی‌نما قبل از فروردین امکان‌پذیر نبوده و ثانیاً اینکه با آداب خاصی انجام می‌گرفته که بیشتر حالت مناسک دینی را دارد و در این میان ستایش خورشید هم به چشم می‌خورد و ثالثاً در داخل جام، شراب وجود دارد. در آیین شمنی هم نیایش خورشید اغلب در فصل بهار انجام می‌شده و با ریختن شراب بر زمین همراه بوده است. ارتباط ستایش خورشید، شراب و بهار، مراسم نیایش خورشید یا نیایش آسمان را در ذهن تداعی می‌کند.

از سوی دیگر وقتی که گیو سپس برای کمک خواستن از رستم نزد او می‌رود، آداب نگاه کردن کیخسرو را در جام جم اینگونه بیان می‌کند:

کنون شاه با جام گیتی‌نمای	به پیش جهان‌آفرین شد به پای
چه مایه خروشید و کرد آفرین	به جشن کیان هرمز فرودین
پس آمد ز آتشکده تا به گاه	کمر بست و بنهاد بر سر کلاه
همان جام رخشنده بنهاد پیش	به هر سو نگه کرد ز اندازه بیش
به توران نشان داد زو شهریار	به بند گران و به بد روزگار

در اینجا می‌بینیم که ابتدا کیخسرو در آتشکده نیایش کرده و سپس به بارگاه آمده، کمربندش را بسته و کلاهش را بر سر نهاده است. پس در هنگام نیایش کمربند بر میان و کلاه بر سر نداشته است. همانطور که پیشتر نیز ذکر شد، شمن‌ها در نیایش خورشید یا خدای آسمان، کمربند از میان می‌گشودند و به گردن می‌آویختند و کلاه از سر برمی‌داشتند و بر سینه می‌زدند. و این مطلب هم ناگفته نماند که گاه آتش نماد زمینی خورشید در نظر گرفته شده است و این را در انتقال از آیین مهرپرستی به مزدیسنا می‌بینیم که قداست خورشید با تقدس آتش جایگزین شده است.

۳- آتش

مغولان مانند اغلب اقوام و ملل اولیه آتش را مقدس می‌داشتند و قوانینی درباره آن وضع کرده بودند. مثلاً اینکه هیچ‌کس اجازه نداشت چیز آلوده‌ای را در آتش بیندازد یا اینکه چوب در آتش قرار دهد، یا از روی آتش بپرد.

«آتش علاوه بر خاصیت روشنایی و حرارت که از کاربردهای اساسی آن در زندگی است، خاصیت ضد عفونی و تطهیرکننده نیز داشت. هر شخصیت یا سفیری که نزد امپراطور می‌رفت و یا هر هدیه‌ای که فرستاده می‌شد، باید از میان دو آتش می‌گذشت تا از آلودگی پاک شود.» (مفتاح، ۱۳۸۱: ۳۴)

تصویری که در شاهنامه در داستان گذر سیاوش از آتش وجود دارد، گذر او از میان دو کوهی آتش بزرگ است. اگرچه در گذر سیاوش از آتش کارکردی متفاوت برای آتش تعریف شده است و آن تشخیص راست یا دروغ گفتن سیاوش است، اما همین نیز به خاصیت تطهیر کنندگی آتش برمی گردد. چون آتش پاک شمرده می شده، پاکی ها را از خود عبور می داده و پلشتی ها را در خود می سوزانده و جسم آلوده را تطهیر می کرده است. در زیر تصویر گذر سیاوش از میان دو آتش آورده شده است. (۳، ۳۴-۳۶، ۴۷۸-۵۱۰)

به دستور فرمود تا ساروان	هیون آرد از دشت صد کاروان
هیونان به هیزم کشیدن شدند	همه شهر ایران به دیدن شدند
به صد کاروان اشتر سرخموی	همی هیزم آورد پرخاشجوی
نهادند هیزم دو کوه بلند	شمارش گذر کرد بر چون و چند

نهادند بر دشت هیزم دو کوه	جهانی نظاره شده همگروه
گذر بود چندان که گویی سوار	میانه برفتی به تنگی چهار
بدانگاه سوگند پرمایه شاه	چنین بود آیین و این بود راه
وزان پس به موبد بفرمود شاه	که بر چوب ریزند نفت سیاه
بیامد دو صد مرد آتش فروز	دمیدند گفتی شب آمد به روز

۴- جای داشتن روح در خون

مغولان اعتقاد داشتند که روح فرد در خون او قرار دارد و به تعبیر دیگر، روح عصاره و جوهر خون است. آنان به نوعی تناسخ نیز ایمان داشتند و لذا سعی می کردند افراد مجرم بزرگ مرتبه را بدون اینکه خونی از بدنشان خارج شود به قتل برسانند تا مبادا روح او توسط خونی که به زمین می ریزد در این جهان باقی بماند و مایه آزار و اذیتشان شود. (اشپولر، ۱۳۵۱: ۵۵-۵۶)

در شاهنامه در داستان کشتن سیاوش، افراسیاب تأکید می‌کند که مراقب باشند مبدا خون سیاوش بر زمین بریزد و گیاه از آن سبز شود. گویی اعتقاد داشتند که در این صورت روح سیاوش باقی خواهد ماند و شاید مورد آزارشان شود. (۳، ۱۵۱-۱۵۲، ۲۳۲۲-۲۳۲۹)

مر آن شاه بی‌کین و خاموش را	نباشد ورا یار و فریادرس
سرش را ببرید یکسر ز تن	تنش کرگسان را بپوشد کفن
بباید که خون سیاوش زمین	نبوید نروید گیا روز کین
همی تاختندش پیاده کشان	چنان روزبانان مردم‌کشان
سیاوش بنالید با کردگار	که ای برتر از گردش روزگار
یکی شاخ پیدا کن از تخم من	چو خورشید تابنده بر انجمن
که خواهد از این دشمنان کین خویش	کند تازه در کشور آیین خویش

زمانی که سر سیاوش را می‌برند، تشنه از دست گروی زره سرنگون می‌شود و خون سیاوش بر زمین می‌ریزد: (۱۵۳، ۲۳۴۰-۲۳۴۴)

بیفگند پیل ژیان به خاک	نه شرم آمدش زان سپهبد نه باک
یکی تشنه بنهاد زرین برش	جدا کرد زان سرو سیمین سرش
به جایی که فرموده بد تشنه خون	گروی زره برد و کردش نگون
یکی باد با تیره‌گردی سیاه	برآمد بپوشید خورشید و ماه
همی یکدگر را ندیدند روی	گرفتند نفرین همه بر گروی

به این ترتیب با وجود تأکید افراسیاب، خون سیاوش بر زمین می‌ریزد.

در ادامه فردوسی سبز شدن گیاه از محل ریختن خون سیاوش را بیان می‌کند که اگرچه می‌تواند استعاره‌ای از فرزند او، کیخسرو، باشد، اما اعتقاد به روپیدن گیاه «پرسیاوشان» یا «خون‌سیاوشان» از خون سیاوش در باور عامیانه مردم، نشان می‌دهد که احتمالاً منظور فردوسی از درخت، فقط استعاره از کیخسرو نیست و واقعاً باور به سبز شدن گیاه هم وجود داشته است.

اعتقاد به روییدن گیاه یا پدید آمدن حیوان از محل خون مقتول به ویژه مقتول بی گناه که به ناحق خونش ریخته شده باشد، در قصه های عامیانه مثل «ماه پیشانی» هم به چشم می خورد. نهایتاً آن گیاه یا حیوان بقا می یابد و انتقام خود را از قاتل می گیرد یا اینکه به سزای اعمال رسیدن قاتل را می بیند.

معمولاً روحانیان شمن ها با انجام اعمال و مراسم خاصی به شفای بیماران می پرداختند. در این مراسم معمولاً شمن وردهایی را می خواند و سعی می کرد ارواح خبیث و اجنه و شیاطین را از بدن بیمار خارج کند.

در شاهنامه هم به جز استفاده از گیاهان دارویی و...، یکی از راه های درمان، افسون خواندن بر سر بیمار بوده است. وقتی گسته هم در کارزار زخمی و بیمار می شود، کیخسرو فرمان می دهد که پزشکانی از کشورهای مختلف بیاورند و برای افسون خواندن بر بالین وی بنشانند. (آبادی باویل، ۱۳۵۰: ۳۳۱) (۵، ۲۳۳، ۲۵۰۴-۲۵۰۱)

چه از شهر یونان و ایران زمین
ز هرگونه افسون برو بر بخواند
بسی با جهان آفرین گفت راز
سر آمد همه رنج و سختی و درد

پزشکان که از روم و هند و چین
به بالین گسته همشان برنشاند
وز آنجا بیامد به جای نماز
دو هفته برآمد بر آن خسته مرد

نتیجه‌گیری

بر اساس مجموعه مثال‌هایی که از رد پای مناسک، آیین‌ها و باورهای شمنی در شاهنامه ذکر شد، و از آنجا که شاهنامه بیشتر بر اساس منابع ایران پیش از اسلام نوشته شده است، می‌توان نتیجه گرفت که ادیان قدیم ایرانی چون مهرپرستی و زرتشتی‌گری از تأثیر شمنیسم، این آیین کهن گسترده به دور نمانده‌اند و اما اینکه چگونه و از چه زمانی باورها و آداب و رسوم شمنی در ایران قدیم نفوذ کرده‌اند، جای تأمل و جست‌وجو دارد یکی از محققان غربی به نام هرمانس که سی سال در بین اقوام شمنی به سر برده و در مورد آن‌ها تحقیق کرده است، تلاش کرده تا ریشه شمن گرای را در ایران جستجو کند. «هرمانس معتقد است آثار باستانی را که در ایران - به‌ویژه وجود جمعیت‌های سری و رمزی مردانه قبل از ظهور زرتشت و نظایر آن - هندوستان و بین اقوام آریایی می‌توان دید، مؤید وجود زمینه‌هایی برای ظهور شمن‌گرایی است. این جمعیت‌های هم‌پیمان که از جنگاوران جوان تشکیل می‌شدند، هنگام برپا داشتن جشن‌های شعایی، آداب و رسوم خاصی را همراه با مصرف مسکرات و مخدرات اجرا می‌کردند که به هیجان‌های جنون‌آمیزی منتهی می‌شد. این شعایر رمزی به تقلید از یک خدای قهرمان، که ازدهای آب اولیه را کشت، انجام می‌شد. خدای حافظ این شعایر، میترا بوده است. توأم شدن این گونه شعایر با آیین نیاپرستی و تقدیم قربانی برای فره‌وشی‌ها و انجام دادن شعایر رمزی و سری شبانه و اجرای مناسک قربانی و آداب رمزی به نام ییما (یاما)، جد اعلای ایرانیان و اولین سرکاهن قربانی که در شخصیت او می‌توان آثار ساحر-شمن را یافت، زمینه را برای ظهور شمن‌گرایی آماده ساخته است.» (مفتاح، ۱۳۸۱: ۱۶۱)

از سوی دیگر دو تن از پژوهشگران در مقاله‌ای با عنوان «یاللی: حرکت و معنا در یک رقص آذربایجانی» به بررسی معنا و نمادپردازی در رقص دسته‌جمعی آذربایجان پرداخته‌اند و در نهایت و با تحلیل نمادها در این نوع رقص - که خود انواع مختلفی را شامل می‌شود - از جمله نمادهای ارتباط با آسمان، صعود از کوه و استفاده از طبل، شباهت آن را با مناسک شمنی بیان کرده و احتمال داده‌اند که این نوع رقص، نوعی رقص مناسک شمنی و مربوط به خورشید باشد، و شاید یکی از شیوه‌های درمانی شمن‌ها، یا آداب توسل به خورشید برای تأثیر بر نیروهای فراطبیعی بوده باشد. (فیاض و ایزدی جیران، ۱۳۹۰: ۳۰)

در این مقاله آمده است که در منطقه‌ای نزدیک قوبوستان در ۵۰ کیلومتری جنوب باکو و در نزدیکی دریای خزر، تصاویری از رقص یاللی منقوش بر سنگ و صخره با قدمت حدود ۱۴ هزار سال به چشم می‌خورند. این مسئله نشان می‌دهد که تأثیر آیین‌های شمنی در منطقه‌ی آذربایجان به حداقل ۱۴ هزار سال پیش و حتی پیش از زرتشت و احتمالاً مهرپرستی بوده است. حتی شاید بتوان مهرپرستی یا میترائیسم را به نوعی نتیجه و ادامه‌ی شمنیسم در ایران دانست. همان‌طور که هرمانس هم به ارتباط شمن‌گرایی در ایران و میترا اشاره کرده است.

ضمناً آنچه از مثال‌های تطبیق آیین‌ها و مناسک شمنی در بالا برمی‌آید این است که گاه برخی از باورها ریشه‌ی خود را حفظ کرده‌اند، اما کارکرد یا نحوه‌ی عمل به آن مناسک کمی تغییر کرده است. برای مثال در خاصیت تطهیرکنندگی آتش در شمنیسم که در شاهنامه برای سوگند و آزمایش به کار رفته است این تغییرات را می‌بینیم که با وجود اصل اعتقادی یکسان، تفاوت کارکرد وجود دارد. یا در مورد اعتقاد به حضور روح در خون، در میان شمن‌ها برای جلوگیری از بیرون آمدن خون مقتول که ممکن بود باعث ادامه‌ی حیات و کین‌خواهی او شود، فرد را در میان نمد مالش می‌دادند تا بمیرد، یا در آب خفه می‌کردند و یا منافذش را می‌دوختند. چنانکه خلیفه‌ی عباسی را به دستور هلاکو خان با مالیدن در میان نمد به قتل رساندند، (اشپولر، ۱۳۵۱: ۵۶) اما در کشتن سیاوش پادشاه فقط به همین اکتفا می‌کند که نگذارند خون سیاوش بر زمین بریزد چون ممکن است در روز کین از جای آن گیاهی سبز شود. و این نشان می‌دهد که حداقل در مواردی ریشه‌ی اعتقادی مشترکی بین شمنیسم و اعتقادات ایران باستان وجود داشته است.

وجود اعتقادات و مناسک شمنی نه تنها در شاهنامه بلکه در سایر بخش‌های فرهنگ و تاریخ ایران، به‌ویژه در فولکلور هم به چشم می‌خورد. وجود این اشتراکات غیر قابل انکار به خصوص با ریشه‌های مهرپرستی و زرتشتی‌گری، و نیز مشابهت بخشی از کارهای مغان و موبدان ایرانی با روحانیان شمنی، نه فقط نشانگر نزدیک بودن ریشه‌های ادیان قدیم ایرانیان و شمنیسم بوده است، بلکه بر اساس آنچه در مورد قدمت سنگ‌نوشته‌های مربوط به رقص یاللی بیان شد، حتی این ظنّ جسورانه را هم برمی‌انگیزد که شاید در زمان‌های بسیار دور شمنیسم در ایران یا حداقل بخش‌هایی از ایران رواج داشته است و ادیان بعدی ایران بر پایه‌ی همین آیین شکل گرفته‌اند و یا لااقل بخشی از

رسوم و اعتقادات مربوط به آن را حفظ کرده‌اند. البته ارتباط و مراودات ایرانیان با تورانیان هم می‌توانسته عاملی برای انتقال بخشی از باورها و مناسک شمنی به ایران باشد، اگرچه نمی‌دانیم تورانیان بر چه آیینی بوده‌اند، اما احتمالاً به مناطق شمنی‌نشین نزدیک‌تر بوده‌اند و ممکن است از ایشان تأثیر پذیرفته باشند؛ با این حال، وجود سنگ‌نوشته‌ها و نقوش مربوط به مناسک شمنی در منطقه آذربایجان در گذشته‌های دور نشان می‌دهد که ارتباط ایران با شمنیسم فراتر و ریشه‌دارتر از این‌هاست.

منابع

۱. آبادی باویل، محمد (۱۳۵۰)، *آیین‌ها در شاهنامه فردوسی*، تبریز: دانشگاه تبریز.
۲. اشیپولر، برتولد (۱۳۵۱)، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میر آفتاب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۴۱)، *تاریخ مغول (از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری)*، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۴. الیاده، میرچا (۱۳۸۸)، *شمنیسم، فنون کهن خلسه*، ترجمه محمد کاظم مهاجری، تهران: ادیان.
۵. بیانی، شیرین (۱۳۷۰)، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۶. پلیو، پل (۱۳۵۰)، *تاریخ سری مغولان*، ترجمه شیرین بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
۷. جوینی، علاءالدین عطاملک (۱۳۲۹)، *تاریخ جهانگشا*، به اهتمام قزوینی، لیدن: مطبعه بریل.
۸. عدنانی، مسعود (بهار ۱۳۸۴)، «آیین‌های شمنی و شاهنامه»، *نامه پارسی*، سال دهم، ش ۱: ص ۶۱-۷۰.
۹. عرب، زهرا (دی ۱۳۷۶)، «دین نزد مغولان»، *مجله کیهان فرهنگی*، ش ۱۳۸، ص ۲۲-۲۵.
۱۰. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۱)، *شاهنامه فردوسی*، بر اساس نسخه ۹ جلدی چاپ مسکو، زیر نظر ی. ا. برتلس، تهران: ققنوس.
۱۱. فیاض، ابراهیم و اصغر ایزدی جیران (۱۳۹۰)، «یاللی، حرکت و معنا در یک رقص آذربایجانی»، *پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران*، سال ۱، ش ۱، ص ۹-۳۳.
۱۲. مفتاح، الهامه (۱۳۸۱)، «شامان گرایی و دین مغولان»، *مجله فرهنگ*، ص ۱۳۹-۱۸۸.
۱۳. مورگان، دیوید (۱۳۷۱)، *مغول‌ها*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
۱۴. همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۳۸)، *جامع التواریخ*، به تصحیح بهمن کریمی، تهران: انتشارات اقبال.